

رابطه خاتمیت و مبدأ وحیانی

<"xml encoding="UTF-8?">

تعریف جامع از وحی چیست؟

اگر بخواهیم به صورت بسیار کلی به کلمه وحی بنگریم و معادل های آن را بیان کنیم، باید بگوییم که معادل کلمه وحی در زبان انگلیسی (Revelation) است که معنای گسترده تری دارد؛ یکی از معانی ای که مسیحیان از وحی ارائه می دهند این است که حضرت عیسی وحی غیر زبانی است و در واقع وحی، یعنی خود حضرت عیسی (ع) و اینکه وجودش وحی الهی است. البته ایشان آن معنایی را که ما در اصطلاح اسلامی داریم، قبول دارند، اما علاوه بر آن، این قسمت را نیز اضافه می کنند.

وحی در اصطلاح، ارتباط ویژه میان بنده برگزیده خدا با خداوند است که براساس ادله دینی می تواند به صورت بدون واسطه باشد؛ «ما کان لبشر ان یکلم الله الاوحیا» و گونه دیگر آن از وراء حجاب است. مفسرین معمولاً «من وراء حجاب» را به حالتی تفسیر می کنند که برای حضرت موسی پیش آمد و از جانب شجره ندا بر آمد؛ حالت رایج تر آن نیز این است که فرشته ای نازل می شود و کلامی را از جانب خداوند می آورد. در روایات ما آمده است که سنگین ترین حالت وحی زمانی بود که پیامبر بدون واسطه با خداوند ارتباط می یافت و فرشته ای در کار نبود. آن موقع سخت ترین حالت برای دریافت وحی رخ می داد؛ به نحوی که در بعضی از موارد، گفته شده که پیامبر سوار بر مرکب بودند، مرکب از سنگینی خم می شدند.

وحی، در کاربرد قرآنی چه معانی را دارد؟

در قرآن کریم برای کلمه وحی 7 یا 8 معنا ذکر شده است؛ از جمله، الهام در مورد مادر حضرت موسی، هدایت غریزی حیوانات درباره زنبور عسل و حتی وسوسه های شیاطین، چون وحی از نظر لغت، به پیامی گفته می شود که از شیئی به شی دیگر منتقل می شود که این پیام دو ویژگی دارد: 1. پنهان است 2. سریع است. هدایت غریزی که خداوند در زنبور عسل قرار داده، همین خصوصیات را دارد؛ یعنی خداوند پیامی را منتقل کرده که آن پیام هم پنهان بوده و هم با سرعت عمل می کند. درباره «وسوسه شیطان» هم، کلمه وحی به کار رفته است؛ «انّ الشیاطین لیوحون الی اولیاءهم».

معنای دیگری که علامه طباطبایی، به آن اشاره کرده اند و ظاهراً دیگران به آن اشاره نکرده اند. در تفسیر آیه شریفه «و اوحینا الیهم فعل الخیرات» بیان شده است؛ ایشان به گونه ای مطرح می کنند که وحی با عصمت یکسان می شود؛ در واقع در آنجا دیگر هدایت تشریعی وجود ندارد، بلکه تکویناً خداوند دست کسی را می گیرد.

باور پذیری «وحی» چگونه ممکن است؟

کسانی که امکان وحی را زیر سؤال می برند، دلیلی برای این انکار ندارند و فقط استبعاد محض است؛ در واقع اینکه می گویند ما تا به حال چنین چیزی ندیدیم، شبیه سخنانی است که مولوی درباره مسئله پیامبران مطرح

می کند و به آن پاسخ می دهد. وی می گوید که اشکال می کنند که ما و پیامبران چه تفاوتی با هم داریم، هم ما می خوریم، هم آنها می خورند؛ ما می خواهیم آنها هم می خوابند و سپس پاسخ می دهد:

این ندانستند ایشان از عَمی / هست فرقی در میان بی منتهی

یعنی اینها همه استبعاد است؛ چگونه می شود یک انسانی واقعاً چنین توانایی هایی داشته باشد. برای رفع این استبعاد، معمولاً یکی از کارهایی که در کتاب های فلسفی ما انجام شده این است که مسئله رؤیا و خواب های صادقانه ای که انسان می بیند، مطرح می شود که شاید اولین فیلسوف جهان اسلام که «کندی» درباره ماهیت رؤیا رساله ای مستقل نوشته، و همه اینها را زمینه قرار می دهند که این چیز بعیدی نیست.

مراتب پایین تری از این وحی را همه انسان ها کم و بیش در زندگی خود دارند؛ بعدها فارابی این بحث را گسترش می دهد و بعد ابن سینا بحث را گسترده تر می کند و ملاصدرا همین مطلب را کم و بیش ادامه می دهد.

در واقع اگر بخواهیم این استبعادات را که هیچ دلیل و برهانی در آن نیست، رفع کنیم، نمی توانیم با برهان و دلیل جوابگو باشیم و تنها می توان با ذکر شواهدی به آن پاسخ داد؛ البته این در ناحیه علم غیب و پیشگویی ها است. اکنون هم بسیاری از مباحثی که توانایی فوق العاده ای در بعضی از افراد ایجاد می کند و علم روز هم اینها را تأیید کرده، اصل وجود این توانایی ها از قبیل اعجاز نیست که با سرشت و ذات انسانی منافات داشته باشد. ما در همین حد، یعنی کسی که استبعاد می کند به او جواب می دهیم که چنین چیزی محال نیست و شواهدی، از قبیل رؤیاهای صادقانه را ذکر می کنیم. البته این گونه نیست که هر کسی ادعای ارتباط با وحی کند، بپذیریم. باید شاهدی صدق بر ادعای خود بیاورد و همان بحث معجزه و مهم ترین نشانه نبوت که تنهاترین نشانه نیست، ولی یکی از مهم ترین نشانه های کسی که مدعی نبوت است، همان مسئله معجزه است که ارتباط با وحی را اثبات می کند.

دیدگاه اندیشمندان غربی در مورد وحی چیست؟

در برابر کلمه وحی، معمولاً در زبان انگلیسی واژه (Revelation) قرار داده می شود که به معنای انکشاف است و می توان انکشاف را به معنای تجلی گرفت. لیکن اینها می گویند که انکشاف چند نوع است. زمانی خداوند خود را در کلام خود متجلی می کند، به همین معنی وحی زبانی که ما می گوییم و زمانی خداوند خود را در وجود یک شخص متجلی می کند. آنها می خواهند بگویند که خداوند متجسد شده و به صورت عیسی در آمده است؛ البته در یکی دو قرن اخیر به این مسئله دامن می زنند و مسئله وحی زبانی را کمزنگ می کنند و می گویند: آنچه مهم تر است، وحی غیر زبانی است؛ یعنی خود حضرت عیسی به عنوان تجلی وحی الهی است.

بنابراین غالب اندیشمندان غربی اصل وحی را می پذیرند، لیکن در تفسیر آن، آن گونه که ما وحی را خطاناپذیر می دانیم، به آن اعتقاد ندارند، چون در کتاب های خود مطالبی را می بینند که با علوم روز سازگاری ندارد. آنها برای توجیه این مسائل، تفسیر دیگری از وحی ارائه دادند و گفتند: وحی در واقع تجربه دینی پیامبر است و بعد می گویند که هر تجربه ای به تعبیر نیاز دارد و وقتی تجربه تعبیر شود، در مقام تعبیر محدودیت های انسانی موجب می شوند که نتواند آن را منتقل کند؛ یعنی خطاپذیر بودن وحی را قبول نمی کنند. به همین دلیل، ممکن است چیزهایی که در کتاب مقدس آنها آمده، بعضی از اینها را بگویند. به خاطر همان محدودیت های انسانی به وجود آمده، این اشتباهات رخ داده است.

در مجموع رابطه میان عقل و وحی چه رابطه ای است؟

مسئله رابطه عقل و وحی، و تعارض و عدم تعارض میان اینها، یک مسئله دراز دامنه و طولانی است؛ بحث های زیادی هم در این رابطه صورت گرفته است. شاید یکی از نکاتی که فلاسفه به صورت متفرق، به این مسئله پرداختند، بعضی از آنان کتاب های مستقلی در این زمینه تألیف کردند؛ برای مثال ابن رشد فیلسوف مسلمان اندلسی، کتابی تحت عنوان «الفصل المقال فی ما بین الشریعت و الحکمه من الاتصال» دارد که می خواهد اثبات کند میان شریعت و حکمت (که مراد فلسفه است)، ارتباط وجود دارد و اینها با هم تنافی ندارند. معمولاً تلاش اندیشمندان مسلمان براین بوده که سازگاری اینها را اثبات کنند، لیکن هم در جهان اسلام و هم در جهان غرب، مکاتبی در هر دو طرف آن پدید آمده؛ یعنی یکسری افرادی بودند که با تکیه بر عقل وحی را انکار کردند؛ از جمله کسانی که در جهان اسلام می زیستند، شاعر فیلسوفی است که ابوالعلاء معری نام دارد؛ وی در یکی از اشعارش می گوید:

اثنان اهل الارض ذو عقل بلا / دین و آخر دین لا عقل له

مردم دو گروه هستند؛ یک عده عقل دارند، ولی دین ندارند و یک عده ای دین دارند، ولی عقل ندارند، خود ایشان از کسانی است که با تکیه بر عقل، می خواهد دین را انکار کند و اینها را با هم سازگار نمی داند. در برابر این گروه، یک عده از آن طرف، چه در جهان اسلام و چه در جهان غرب و مسیحیت، با تکیه بر وحی، به عقل بهای کمتری داده اند. در میان اندیشمندان مسلمان و بعضی از فرقه های اهل سنت، چنین دیدگاهی وجود دارد؛ ظاهرگرایان اهل حدیث، بیشتر به این جنبه متمایل هستند که به عقل بها ندهند یا در میان شیعیان، اخباریون به عقل کم بها می دهند؛ گرچه می گویند که ما یک نوع عقلی را قبول داریم (یعنی عقل فکری را)، ولی می توان گفت که منزلت عقل را بسیار پایین می آورند.

در میان مسیحیان این مطلب شاید قوی تر است. مکتب ایمان گرایی مکتبی است که زیر مجموعه های زیادی دارد؛ ایمان گرایان مسیحی بر همین عقیده اند و جمله مشهور یکی از بزرگان نشان این است. «ایمان می آورم، زیرا نامعقول است»؛ یعنی دایره ایمان و قلمرو دین در جایی است که ضد عقل باشد؛ یعنی اگر ما می توانستیم همه چیز را با عقل خود بفهمیم، به دین نیازی نداشتیم.

اما آنچه در مکتب اهل بیت و اسلام اصیل آمده، راه میانه ای است که در عین حال که وحی را می پذیرد، به عقل هم بها می دهد و به ما می فهماند که توجه به هیچ کدام از اینها نباید به قیمت قربانی کردن دیگری منتهی شود. حدیث معروفی از امام کاظم (ع) در منابع معتبر شیعی آمده است که فرمودند: خداوند بر مردم دو حجت دارد؛ «ان لله علی الناس حجتین»؛ یک حجت ظاهری و یک حجت باطنی. حجت ظاهری پیامبران و امامان هستند و حجت باطنی عقل انسان است.

در آیات قرآن مجید نیز به تفقه و تدبر توجه داده شده است و کسانی که تفقه نمی کنند همسان چهارپایان دانسته است: «اولئک کالانعام بل هم اضل».

با توجه به ضرورت. وحی، چرا وحی منقطع شد؟

مسئله اتمام وحی به تعبیر رایج تر «ختم نبوت»، مسئله ای است که درباره آن تحلیل های مختلفی ارائه شده

است. عده ای مسئله ختم نبوت را این گونه تحلیل می کنند و تشبیهاتی هم انجام می دهند و می گویند: مثل طفلی که وقتی به دبستان می رود تا مدتی لازم است که آموزگار دستش را بگیرد. کمال و ایده آن این است که این دانش آموز به مرحله ای برسد که دیگر به معلم و استاد نیاز نداشته باشد و خود مستقل شود و راه خود را ادامه دهد.

خواسته یا ناخواسته، از این پاسخ چنان استفاده می شود که پس انسان های دیگر نیازی به وحی ندارند، در حالی که این گونه نیست و اگر ما بخواهیم با یک مثال پاسخ دهیم، باید گفت: انسان هر چقدر به لحاظ معرفت عقلی رشد کند، در برابر آن معارف که پیامبران می آورند، هنوز مثل آن طفل و کودک دبستانی است؛ بنابراین باید گفت که مسئله به امکانات زمان های مختلف بستگی داشت. امتهای پیشین نمی توانستند کتاب های آسمانی را حفظ کنند، اما پیامبر اسلام (ص) در زمانی آمد که کم کم بشر به این مرحله رسید که کلام خداوند را از تحریف حفظ کند. وقتی کلام خداوند می خواهد از تحریف حفظ شود، همه آن، این نیست که خداوند بخواهد با دخالت های فراطبیعی و به صورت معجزه کلامش را حفظ کند! یکسری از امور به صورت طبیعی رخ می دهد و سیر طبیعی زندگی بشر به صورتی است که در آن زمان ها به خاطر نبود امکانات لازم، انبیا نمی توانستند کلام الهی را از تحریف حفظ کنند، اما در زمان پیامبر اسلام زمان به گونه ای بود که کلام الهی می توانست باقی بماند. عامل دیگر اینکه بشر از همان ابتدا آمادگی آن را به لحاظ فکری نداشت که طی یک برنامه همه جانبه برای کل زندگی به آن داده شود. حتی در زمان ظهور اسلام هم، بعضی از احکام با توجه به شرایط زمان نازل می شد و به صورت تدریج کامل می شد؛ یعنی بشر اولیه آن آمادگی را نداشت که همه معارف که برای هدایت انسان لازم بود، یک دفعه بر او عرضه شود، به همین دلیل به تدریج بعثت انبیا و نزول کتاب های آسمانی صورت می گرفت؛ یک پیامبری می آمد و بعد از گذشت یک مرحله، پیامبر دیگری می آمد و مقداری از معارف را تکمیل می کرد. تا آنکه تکمیل و حد کامل آن در شریعت اسلام و وحی مکتوب پیامبر اسلام پدید آمد.

بنابر عقاید شیعه، «وحی» پس از دوره پیامبر اسلام (ص) و در ارتباط با امامان چه؟

درباره ائمه اصطلاحاً وحی اطلاق نمی شود؛ هرچند براساس ادله ای که داریم، آنها نیز معارفی را دریافت می کردند؛ مثلاً در یکی از خطبه های نهج البلاغه علی (ع) تعبیری دارد که در میان آدمیان اشخاصی وجود دارند که در برهه ای از برهه های زمانی، خداوند با اینها نجوا می کند که این را می توان از این قبیل دانست؛ پس می توان گفت که اصل ارتباط با مبدأ و حیانی قطع نشده و قطع نخواهد شد، اما وقتی اصطلاح ختم نبوت به زبان می آید، وحیی که به عنوان دستورالعمل برای انسان ها باشد و شریعت آدمیان را تعیین کنند با رفتن پیامبر قطع شده، در عین حال در شرح و تبیین آنچه پیامبر آورده، ائمه ما مطالبی را بیان کردند که ما معتقدیم، از غیب ملهم بوده و تعبیر وحی را به کار نمی بریم، ولی الهام به این معنا، تفاوت چندانی با وحی ندارد، ولی تأدبا به تعبیر بعضی از علما لفظ وحی را به کار نمی بریم، ولی پیامبر می فرمایند: اینها هم ثقل کتاب الهی هستند و مفسر این کتاب هستند.

اینها در تفسیر این کتاب، از جانب خداوند ملهم بودند، منتهی اینها چیز جدیدی بر آنچه پیامبر گفتند نمی افزایند و فقط شرح و تبیین همان مطالبی است که پیامبر اسلام آورده و مرتبه نازل تر از آن می توان گفت: همان کشف و شهودی که در عرفا مشاهده می شود؛ البته تفاوت زیاد است؛ یعنی وحی و الهام پیامبران و امامان خطاناپذیر است، اما در کشف و شهودها ممکن است خطاهایی رخ بدهد که خود عرفا ذکر کردند که معیار و محک و

سنجش این شهود که آیا درست بوده یا از القائات شیطان بوده، همان است که آیا مطابق با وحی الهی است یا خیر؟!

با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار هفته نامه پگاه قرار دادید.